پویندگان

پویندگان تجارب تاریخی، عقیدتی، مبانی کارگران

انقلاب امر حزبی نیست



اتو روله

این مقاله در مه ۱۹۲۰ به رشتهٔ تحریر درآمد و نخستین بار در روزنامهٔ آلمانی «دی آکسیون» انتشار یافت. ترجمهٔ حاضر، نخست در خبرنامهٔ «گروه کارگران لندن» (شمارهٔ ۱۴، اکتبر ۱۹۸۳) چاپ شد. ترجمهٔ انگلیسی دیگری از مقاله، قبل‌تر در نشریهٔ آمریکایی «ستیزانقلابی» (شمارهٔ ۲، بهار ۱۹۷۹) انتشار یافته بود.

[مقدمه، واژه نامه و شخصیت‌ها افزوده‌های ماست. پویندگان...]

پیوند به متن:

https://libcom.org/article/revolution-not-party-affair-otto-ruhle

مقدمه: بستر تاریخی و تبارشناسی یک گسست نظری

متن پیشِ رو، سندی بنیادین و یکی از صریح‌ترین بیانیه‌های جریان «کمونیسم شورایی» در سپهر اندیشهٔ سیاسی سدهٔ بیستم میلادی است. این اثر در کوران تحوّلات پرتلاطم آلمان پس از جنگ جهانی اول و شکست انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ نگاشته شده است؛ مقطعی سرنوشت‌ساز که در آن، شکاف میان خواستهای کارگران انقلابی و واقع‌گراییِ محافظه‌کارانهٔ احزاب چپِ سنتی به نقطهٔ جوش رسید.

در کانون این نقد، پرسشی بنیادین پیرامون «عاملیّتِ تغییر» و «قالبِ سازمان‌یابی» نهفته است: آیا رهایی طبقهٔ کارگر از مجرای نهادهای متمرکز، پارلمانتاریسم و بوروکراسیِ حزبی می‌گذرد، یا مستلزم خودگردانیِ مستقیم، خودرهایی و سازمان‌یابیِ از پایین به بالا در محیط‌های تولید است؟ نویسنده با نقد عملکرد حزب سوسیال‌دموکرات آلمان[1]، سوسیال‌دموکرات‌های مستقل[2] حتی حزب کمونیست آلمان،[3] این تز را پیش می‌نهد که «حزب» به‌مثابه یک فرمِ تاریخی، کارکرد انقلابی خویش را از دست داده و خود به بازتولیدکنندهٔ مناسباتِ قدرت و انفعالِ توده‌ها بدل گشته است. متن حاضر نه‌تنها گزارشی تاریخی از جدال‌های درون‌جریانیِ چپِ آلمان در دههٔ ۱۹۲۰، بلکه مانیفستی برای بازاندیشی در مفهوم «شورا» به‌عنوان ارگانِ اصیلِ ابراز تفکر، عمل و ارادهٔ جمعی است.

[1] SPD
[2] USPD
[3] KPD

بـخش اول

پارلمانتاریسم با سلطه بورژوازی پدیدار شد. احزاب سیاسی دوشادوشِ پارلمان پا به عرصه وجود گذاشتند.

بورژوازی در دوران تاریخی خویش، پارلمان را به سنگر نخستین نبرد با سلطنت و اشرافیت بدل ساخت و با سامان‌دهی سیاسی، قانون را بر آرمان‌های سرمایه‌داری استوار کرد. با این همه، این طبقه پیکری یکدست نداشت؛ بلکه لایه‌ها و گروه‌های گوناگون آن با مطالبات رنگارنگ، برای پیشبرد منافع خویش دست به دامان احزابی شدند تا نمایندگانشان را روانه پارلمان کنند.

بدین‌سان، پارلمان به پهنه‌ی کشمکش‌های اقتصادی و سیاسی مبدل شد؛ منازعاتی که از انحصار قانون‌گذاری آغاز شد و تا چنگ‌اندازی بر قدرت دولتی امتداد یافت. بااین‌حال، پیکارهای پارلمانی چیزی فزون‌تر از نبرد کلمات نبودند؛ طومار برنامه‌ها، جدل‌های مطبوعاتی، جزوه‌ها، قطعنامه‌ها و مصوبات، همگی در حیطه‌ی واژگان درغلتیدند. پارلمان به مرور زمان به محفل سخنوری و جدل‌های لفظی فروکاست و احزاب نیز از روز نخست، چیزی جز ماشین‌هایی انتخاباتی یا همان «انجمن‌های انتخاباتی» پیشین، نبودند.

بورژوازی، پارلمانتاریسم و احزاب سیاسی، در پیوندی ارگانیک، متقابلاً یکدیگر را بازتولید و تقویت کردند؛ تثلیثی به‌هم‌پیوسته که سیمای سیاسی نظام سرمایه‌دارانه- بورژوایی را رقم زدند.

بـخش دوم

انقلاب ۱۸۴۸ مرده‌زاد بود؛ بااین‌حال، دولت دموکراتیک، که آرمان عصر بورژوایی به شمار می‌رفت، برپا شد. بورژوازی که بنا بر سرشت خود ناتوان و فاقد جسارت بود، نه نیروی لازم را برای تحقق این آرمان در میدان مبارزه فراهم کرد و نه اراده‌ای از خود نشان داد. در برابر سلطنت و اشرافیت سر تسلیم فرود آورد و به این رضایت داد که حق استثمار اقتصادی توده‌ها را برای خود حفظ کند؛ به این ترتیب، پارلمانتاریسم را به مضحکه بدل ساخت.

در چنین شرایطی، ضرورت یافت که طبقه کارگر نیز نمایندگان خود را به پارلمان بفرستد. نمایندگان کارگران مطالبات دموکراتیک را از دست بورژوازیِ پیمان‌شکن بیرون کشیدند و خود پرچم‌دار آن شدند. آنان با جدیت به تبلیغ و ترویج این مطالبات پرداختند و کوشیدند آن‌ها را در قالب قوانین رسمیت ببخشند.

سوسیال‌دموکراسی برای تحقق این هدف، برنامه‌ای حداقلی و دموکراتیک تدوین کرد: برنامه‌ای متشکل از مطالبات فوری و عملی که با شرایط دوره بورژوایی انطباق داشت. فعالیت پارلمانی سوسیال‌دموکراسی تحت سلطه همین برنامه قرار داشت. افزون بر این، یکی از دغدغه‌های اصلی آن، فراهم آوردن و تثبیت عرصه‌ای قانونی برای مانور و فعالیت سیاسی، هم برای طبقه کارگر و هم برای خودِ سازمان سیاسی‌اش بود؛ عرصه‌ای که قرار بود از طریق ایجاد و تکامل دموکراسی صوریِ لیبرال-بورژوایی تأمین شود.

هنگامی که ویلهلم لیبکنشت پیشنهاد کرد کرسی‌های پارلمان پذیرفته نشوند، در واقع از درک موقعیت تاریخی عاجز مانده بود. اگر سوسیال‌دموکراسی می‌خواست به‌عنوان یک حزب سیاسی مؤثر عمل کند، ناگزیر بود وارد پارلمان شود. برای فعالیت و رشد سیاسی آن، راه دیگری وجود نداشت.

هنگامی که سندیکالیست‌ها از پارلمانتاریسم روی گرداندند و به تبلیغ ضدپارلمانتاریسم پرداختند، این موضع نشان‌دهنده درک درست آنان از تهی‌شدن فزاینده و فسادِ عمل پارلمانی بود. بااین‌حال، در عرصه عمل، آنان از سوسیال‌دموکراسی چیزی ناممکن می‌خواستند: اینکه برخلاف موقعیت تاریخی خود موضع بگیرد و از ماهیت خویش دست بکشد. سوسیال‌دموکراسی نمی‌توانست چنین موضعی اتخاذ کند؛ زیرا به‌عنوان یک حزب سیاسی، ناگزیر بود وارد پارلمان شود.

بـخش سـوم

حزب کمونیست آلمان نیز به حزبی سیاسی تبدیل شده است؛ حزب به معنای تاریخی آن، درست مانند حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و حزب سوسیال‌دموکرات‌های مستقل.

رهبران حرف اول و آخر را می‌زنند. حرّافی می‌کنند، وعده می‌دهند، فریب می‌دهند و فرمان صادر می‌کنند. توده‌ها، هرگاه در صحنه حضور داشته باشند، با امری انجام‌شده روبه‌رو می‌شوند. باید در صفوف منظم قرار گیرند و هماهنگ با فرمان حرکت کنند. باید ایمان بیاورند، سکوت کنند و پول بپردازند. باید فرامین رهبران را به گوشِ جان بشنوند و اجرا کنند. و سرانجام، باید رأی بدهند.

رهبرانِ آنان در پی ورود به پارلمان‌اند؛ از این رو، توده‌ها باید تن به گزینشِ ایشان دهند. در حالی که توده‌ها در خاموشی، فرمان‌بری و انفعالِ وفادارانه روزگار می‌گذرانند، رهبران، خط‌مشی سیاسی حزب را در دالان‌های پارلمان رقم می‌زنند.

حزب کمونیست آلمان به سازمانی سیاسی بدل گشته است. این حزب نیز می‌خواهد به پارلمان راه یابد؛ امّا آن‌جا که به توده‌ها نوید می‌دهد هدفش تنها فروپاشی پارلمان است، حقیقت را وارونه جلوه می‌دهد. آن‌جا نیز که اعلام می‌دارد در پارلمان هیچ کارویژهٔ ایجابی و سازنده‌ای نخواهد داشت، باز هم راه خطا می‌پیماید. این حزب نه پارلمان را نابود خواهد کرد، نه چنین نیّتی در سر دارد و نه اساساً توانِ انجام آن را داراست. حزب کمونیست آلمان در پارلمان دست به «کنش ایجابی» خواهد زد؛ ناگزیر از این کار است، خود نیز چنین می‌خواهد و هستی‌اش به همین فعالیت گره خورده است.

حزب کمونیست آلمان به حزبی پارلمانی، هم‌سنگِ دیگر احزاب مبدل شده است: حزبی اهل سازش، منفعت‌اندیش، منتقد و اهل جدل‌های لفظی؛ جریانی که دیگر جوهر انقلابی خویش را از کف داده است.

بـخش چهـا رم

این نکات را از نظر دور مدارید: حزب کمونیست آلمان به پارلمان گام نهاد. اتحادیه‌های کارگری را به رسمیت شناخت. در برابر قانون اساسی دموکراتیک سر فرود آورد. با کانون‌های قدرت سازش کرد. خود را در چهارچوب مناسبات عینی قدرت جای داد و در روند بازسازی ملی و سرمایه‌دارانه مشارکت جست.

میان این حزب و حزب سوسیال‌دموکرات‌های مستقل چه تفاوتی برجاست؟ این حزب به‌جای نفی و طرد، به انتقاد بسنده می‌کند؛ به‌جای برپایی انقلاب، ردای اپوزیسیون به تن می‌کند؛ به‌جای عمل، به چانه‌زنی روی می‌آورد؛ و به‌جای مبارزه، در پرگویی غوطه‌ور است. از همین روست که دیگر نمی‌توان آن را سازمانی انقلابی به شمار آورد.

این جریان به حزبی سوسیال‌دموکرات بدل گشته است؛ و تنها پاره‌ای تفاوت‌های خرد، آن را از «حزب سوسیال‌دموکرات آلمان» به رهبری شایدمان و «سوسیال‌دموکرات‌های مستقل» به رهبری داومیگ جدا می‌سازد. سرانجامِ کار، به همین نقطه انجامیده است.

بـخش پـنـجم

توده‌ها را تنها یک چیز مایهٔ تسلی است: هنوز هم اپوزیسیونی حضور دارد. امّا این اپوزیسیون نیز پیوندهای خود را با ضدانقلاب نگسسته است. چه کاری از دستش ساخته است؟ تا کنون چه کرده است؟ تشکلی سیاسی بنیان نهاده و نیروهایش را در آن گرد آورده است. آیا چنین امری ضرورت داشت؟

از دیدِ انقلابی، پویاترین و تعیین‌کننده‌ترین عناصر، یعنی پخته‌ترین نیروها، باید خود را در قالب نیرویی منسجم و استوار در جبههٔ انقلاب ساماندهی کنند. این مهمّ تنها بر پایه‌ای استوار و دیرپا امکان‌پذیر است. آنان پیشگامانِ نسل نوین پرولتاریای انقلابی‌اند. استحکام سازمانی، توان مضاعفی به آنان می‌بخشد و ژرفای بصیرت و داوری سیاسی‌شان را فزونی می‌بخشد. آنان خود را همچون پیشاهنگ پرولتاریا و اراده‌ای پویا در برابر افراد مردّد و سردرگم نمایان می‌سازند. در لحظات سرنوشت‌ساز، به کانون جاذبه‌ای برای تمامی جنبش‌های انقلابی بدل می‌گردند.

آنان سازمانی سیاسی‌اند، امّا «حزب سیاسی» به مفهوم سنتی کلمه نیستند؛ دست‌کم نه حزبی در چارچوب سنتی آن.

عنوان « حزب کارگران کمونیست آلمان»، واپسین بازماندهٔ سنتی است که نمی‌توان آن را یک‌شبه از میان برداشت؛ سنتی که دیگر ایدئولوژی زنده و توده‌ایِ امروز، موضوعیتی برای آن باقی نگذاشته است. این نام نیز به‌زودی به فراموشی سپرده خواهد شد.

سازمانِ کمونیست‌هایی که در خط مقدم انقلاب جای دارند، نباید به هیچ روی در قالب سنتی یک حزب سازمان یابند؛ چرا که در غیر این صورت، سرنوشتی جز پیمودنِ همان راهِ رفتهٔ حزب کمونیست آلمان نخواهند داشت؛ و این به معنای مرگ سیاسی آنان است.

عصرِ حزب‌سازی به سر آمده است، زیرا دورانِ احزاب سیاسی به‌طور کلی سپری گشته است. حزب کمونیست آلمان، واپسینِ این احزاب است. ورشکستگیِ آن، شرم‌آورترینِ سقوط‌هاست و فرجامش تهی از هرگونه شکوه و وقار... امّا سرنوشتِ اپوزیسیون چه خواهد شد؟ ...و سرنوشتِ انقلاب به کجا خواهد انجامید؟

بـخش ششم

انقلاب امر حزبی نیست. سه حزب سوسیال‌دموکراتیک (حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، سوسیال‌دموکرات‌های مستقل و حزب کمونیست آلمان)، چنان کوته بین‌اند که انقلاب را انحصارِ حزبیِ خویش می‌پندارند و پیروزی آن را هدفِ اختصاصیِ تشکلِ متبوعِ خود اعلام می‌دارند. حال آن‌که «انقلاب»، مسئله‌ای سیاسی و اقتصادی متعلق به کلیّتِ طبقهٔ پرولتاریاست. تنها پرولتاریاست که به‌منزلهٔ یک «طبقه» می‌تواند انقلاب را به سرمنزل مقصود برساند.

هر پنداشتی جز این، خرافه، عوام‌فریبی و فریبکاریِ سیاسی است. پرولتاریا را باید در قامتِ یک طبقه بازشناخت و فعالیتِ آن را در مبارزهٔ انقلابی، بر گسترده‌ترین پایهٔ ممکن و در فراخ‌ترین چارچوب سازمانی به حرکت درآورد.

از همین رو، باید همهٔ پرولتارهایی که آمادگیِ پیکار انقلابی را دارند، فارغ از پیشینهٔ سیاسی یا شیوه‌های گزینش و عضویت، در محیطِ کار و در قالبِ سازمان‌های انقلابیِ کارخانه‌ای گرد آورد. این گروه‌ها باید در چهارچوبِ «اتحادیهٔ عمومی کارگران»[4] با یکدیگر متحد شوند.

اتحادیهٔ عمومی کارگران، تشکلی بی‌ضابطه و فاقد معیار نیست؛ نه آمیزه‌ای درهم‌ریخته از عناصر نامتجانس است و نه ائتلافی تصادفی. این اتحادیه، کانونِ گردهمایی و سازمان‌یابیِ همهٔ عناصر پرولتریِ آمادهٔ نبردِ انقلابی است؛ کسانی که با آگاهی، خود را به مبارزهٔ طبقاتی، نظام شوراها و دیکتاتوری پرولتاریا متعهد می‌دانند. این اتحادیه، ارتشِ انقلابی پرولتاریاست.

اتحادیهٔ عمومی کارگران در بطن کارخانه‌ها ریشه می‌دواند و از پایین به بالا، در شاخه‌های گوناگون صنعت، ساختار خود را پی‌ریزی می‌کند؛ در سطوح پایه بر شالودهٔ فدرالیسم و در سطوح بالاتر از طریقِ نمایندگانِ انقلابی کارخانه‌ها. این اتحادیه، از پایین به بالا و با اتکا به توده‌های کارگر، اعمال فشار می‌کند. شالودهٔ آن بر اساس نیازهای واقعیِ خودِ کارگران شکل می‌گیرد؛ این نهاد، گوشت و پوست و خونِ پرولتاریاست. نیروی محرکهٔ آن، کنشِ زنده‌ی توده‌ها و روحِ آن، نفسِ آتشینِ انقلاب است.

این اتحادیه، دست‌پروردهٔ رهبران نیست و محصولِ بازسازیِ ظریف و ماهرانهٔ ساختارهای پیشین نیز به شمار نمی‌رود. نه حزب سیاسی است با هیاهوی پارلمانی و قلم‌به‌مزدهای حقوق‌بگیر، و نه اتحادیه‌ای کارگری و متعارف. این اتحادیه، خودِ پرولتاریای انقلابی است.

بـخش هفـتم

پس « حزب کارگران کمونیست آلمان» چه خواهد کرد؟

این حزب، سازمان‌های انقلابی کارخانه‌ای را پی خواهد افکند و به تبلیغ و ترویجِ «اتحادیهٔ عمومی کارگران» همت خواهد گماشت.

[4] AAU

توده‌های انقلابی را کارخانه به کارخانه و صنعت به صنعت سازمان‌دهی خواهد کرد؛ آنان برای یورشِ نهایی آماده خواهند ساخت و نیروی لازم را برای نبردی سرنوشت‌ساز در اختیارشان خواهد نهاد؛ تا آن‌جا که واپسین سنگرهای مقاومتِ سرمایه‌داریِ در حال زوال نیز درهم شکسته شود.

این حزب، به توده‌های مبارز اعتمادبه‌نفس می‌بخشد تا به نیروی لایزالِ خود ایمان آورند؛ نیرویی که خود، ضامنِ راستینِ پیروزی است. چنین اعتمادبه‌نفسی، آنان را از قیدِ رهبرانِ جاه‌طلب و خائن رها خواهد ساخت.

از دلِ این «اتحادیهٔ عمومی کارگران»، جنبش کمونیستی سر برخواهد آورد؛ جنبشی که از کارخانه‌ها آغاز می‌شود، به پهنه‌های اقتصادی گسترش می‌یابد و سرانجام سراسر کشور را دربرمی‌گیرد. به سخن دیگر، «حزبِ» کمونیستیِ نوینی پدید خواهد آمد که دیگر «حزب» نیست، بلکه در آن مقطعِ تاریخی، عینِ «کمونیسم» است! قلب و مغزِ تپنده‌ی انقلاب!

بـخش هشتـم

این فرایند را می‌توان به‌شکلی عینی و مشخص چنین ترسیم کرد: در کارخانه‌ای، ۲۰۰ کارگر شاغل‌اند. شماری از آنان به «اتحادیهٔ عمومی کارگران» تعلق دارند و برای گسترش آن تبلیغ می‌کنند، امّا در آغاز موفقیّت چندانی به دست نمی‌آورند. با این وجود، به هنگام بروز نخستین درگیری‌های مبارزاتی، اتحادیه‌های کارگریِ سنتی به‌طور طبیعی دچار عقب‌نشینی شده و پیوندهای پیشین از هم می‌گسلد.

در این هنگام، حدود ۱۰۰ کارگر به اتحادیهٔ عمومی کارگران می‌پیوندند. در میان آنان، ۲۰ کمونیست حضور دارند و مابقی از اعضای حزب سوسیال‌دموکرات‌های مستقل، سندیکالیست‌ها و کارگرانِ فاقد تشکل‌اند. در گام‌های نخستین، حزب سوسیال‌دموکرات‌های مستقل بیشترین اعتماد را برمی‌انگیزد و سیاست‌های آن بر تاکتیک‌های مبارزاتی در کارخانه سایه می‌افکند. امّا به‌تدریج و به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر، نادرستی و ماهیتِ غیرانقلابیِ سیاست‌هایشان آشکار می‌گردد. اعتماد کارگران به این حزب رو به افول می‌گذارد و در مقابل، حقانیت و درستیِ خط‌مشی کمونیست‌ها به اثبات می‌رسد. شمار کمونیست‌ها از ۲۰ نفر به ۵۰ نفر، سپس به ۱۰۰ نفر و فراتر از آن فزونی می‌یابد. دیری نمی‌پاید که گروه کمونیستی از منظر سیاسی بر سراسر کارخانه نفوذ و سیطره می‌یابد، هدایت تاکتیک‌های اتحادیهٔ عمومی کارگران را به دست می‌گیرد و در خط مقدم پیکار انقلابی جای می‌گیرد.

این روند، چه در ابعاد خرد و چه در مقیاس کلان، به همین منوال جریان می‌یابد. سیاستِ کمونیستی، کارخانه به کارخانه و منطقهٔ اقتصادی به منطقهٔ اقتصادی ریشه می‌دواند. این سیاست در عرصهٔ عمل تحقق می‌یابد، رهبری

مبارزه را عهده‌دار می‌شود و به اصلِ راهنمای آن بدل می‌گردد؛ به‌گونه‌ای که هم پیکرهٔ جنبش را می‌سازد و هم راهبر و مغزِ متفکر آن می‌گردد.

از دلِ چنین هسته‌های کمونیستی در کارخانه‌ها و بدنه‌های توده‌ای در مناطق اقتصادی است که جنبشِ کمونیستیِ نوین، از مجرای نظامِ شوراها سر برخواهد آورد.

امّا در بابِ «انقلابی‌کردن» اتحادیه‌های کارگری یا «بازسازی ساختار» آن‌ها چه می‌توان گفت؟ این امر چه مقدار زمان خواهد برد؟ چند سال؟ چند دهه؟ در هر صورت، هدف نمی‌تواند نابودیِ غولِ گِلیِ اتحادیه‌های کارگریِ هفت‌میلیونی باشد تا سپس بخواهیم آن‌ها را در قالبی دیگر از نو بنا کنیم.

هدف، تسخیرِ اهرم‌های فرماندهیِ صنعت در فرآیندِ تولیدِ اجتماعی است تا از این رهگذر، در نبرد انقلابی به پیروزیِ قطعی دست یابیم؛ به کف آوردنِ اهرمی که بتواند در مناطق و شاخه‌های صنعتیِ بنیادین، نفسِ حیات را از پیکرهٔ نظام سرمایه‌داری بیرون کشیده و آن را از کار بیندازد.

در چنین شرایطی، و در بسترِ موقعیتِ انقلابیِ بالغ و پخته، اقدامِ قاطعانهٔ سازمانی واحد می‌تواند از نظر اثربخشی، بسیار فراتر از اعتصابِ عمومیِ صرف عمل کند. این‌جا همان نقطه‌ای است که «داوودِ کارخانه» می‌تواند «جالوتِ بوروکراسی اتحادیه‌ای» را به زانو درآورد.

بـخش نـهم

حزب کمونیست آلمان دیگر تبلورِ جنبش کمونیستی در آلمان نیست. این حزب، با وجودِ ادعاهای پرطمطراقِ خویش پیرامونِ مارکس، لنین و رادک، به تازه‌ترین سنگرِ جبههٔ متحدِ ضدانقلاب بدل گشته است. این جریان به‌زودی خود را به‌عنوانِ همراهی صمیمی برای حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و سوسیال‌دموکرات‌های مستقل در چهارچوبِ یک دولتِ کارگریِ صرفاً «سوسیالیستی» معرفی خواهد کرد.

ادعای این حزب مبنی بر اینکه در برابرِ احزابی که به کارگران خیانت کرده و آنان را به کشتار سپرده‌اند، اپوزیسیونی «وفادار» خواهد بود، نخستین گام در این مسیرِ انحرافی است. چشم‌پوشی از نابودیِ انقلابیِ مهره‌هایی چون ابرت و کائوتسکی، خود به‌خودی به معنای ائتلافِ ضمنی با آنان است.

ابرت، کائوتسکی، لوی؛ سرمایه‌داری به واپسین مرحلهٔ حیات خویش رسیده و آخرین تکیه‌گاه سیاسیِ بورژوازی آلمان نیز به خط پایان نزدیک شده است.

عصرِ احزاب به سر آمده است؛ پایانِ سیاستِ حزبی، فریبکاری و خیانتِ احزاب فرا رسیده است.

امّا این پایان، آغازگاهی است نوین برای جنبش کمونیستی: «حزب کارگران کمونیست»، سازمان‌های انقلابیِ کارخانه‌ای که در قالبِ «اتحادیهٔ عمومی کارگران» متحد شده‌اند، شوراهای انقلابی، کنگرهٔ شوراهای انقلابی، حکومتِ شوراهای انقلابی و دیکتاتوریِ کمونیستیِ شوراها.

واژه‌نامه و راهنمای اصطلاحات، احزاب و شخصیت‌ها

۱. احزاب و سازمان‌ها

- **حزب کمونیست آلمان (KPD - Kommunistische Partei Deutschlands):** در پی انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ در آلمان و از انشعاب در جناح چپِ حزب سوسیال‌دموکرات بنیان نهاده شد. این حزب در سال‌های نخستین، مواضع رادیکالی داشت، اما به‌تدریج و تحت تأثیر تحولات سیاسی و راهبردهای بین‌المللی، به عرصهٔ پارلمانتاریسم و فعالیت‌های قانونی تن داد؛ روگردانی‌ای که در متن حاضر به شدت مورد نقد شورای‌گرایان قرار گرفته است.
- **حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD - Kommunistische Arbeiter-Partei Deutschlands):** انشعابی رادیکال از حزب KPD(در سال ۱۹۲۰) که مخالفت با شرکت در انتخابات پارلمانی، مخالفت با اتحادیه‌های صنفیِ سنتی و تأکید بر سیستم شورایی و دیکتاتوری پرولتاریا را سرلوحهٔ خود قرار داد. این جریان خاستگاه اصلی اندیشه‌های کمونیسم شورایی در آلمان بود. **اتحادیهٔ عمومی کارگران آلمان (AAU - Allgemeine Arbeiter-Union):** سازمانِ توده‌ای و کارخانه‌ایِ برخاسته از دل جریان کمونیسم شورایی. هدف این تشکل، سازمان‌دهی کارگران مستقیماً از درون محیط‌های تولیدی (کارخانه‌ها) بر شالودهٔ فدرالیسم و شوراهای کارگری بود تا جایگزین اتحادیه‌های صنفیِ بوروکراتیک و سازش‌کار شود.
- **حزب سوسیال‌دموکرات آلمان (SPD - Sozialdemokratische Partei Deutschlands):** قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین حزب کارگری آلمان که در دوران جمهوری وایمار قدرت را در دست گرفت. رهبری این حزب با پذیرش سازوکارهای سرمایه‌دارانه و سرکوب خونین قیام‌های انقلابی کارگری (همچون قیام اسپارتاکیست‌ها)، نقش کلیدی در حفظ نظام بورژوازی ایفا کرد.

- **حزب سوسیال‌دموکرات‌های مستقل (USPD - Unabhängige Sozialdemokratische Partei Deutschlands):** انشعابی میانه‌رو از حزب سوسیال‌دموکرات که در جریان جنگ جهانی اول به دلیل مخالفت با اعتباربخشی به وام‌های جنگی دولت شکل گرفت .این حزب بین جریان رادیکالِ انقلابی و جناح محافظه‌کارِ حزب سوسیال‌دموکرات در نوسان بود.

۲. شخصیت‌های تاریخی

- **فیلیپ شایدمان (Philipp Scheidemann):** از رهبران برجستهٔ حزب سوسیال‌دموکرات (SPD) و نخستین صدر اعظم جمهوری وایمار. او نقش قاطعی در سرکوب جنبش‌های انقلابی کارگران و استقرار نظم پارلمانیِ بورژوایی داشت.
- **کارل کائوتسکی (Karl Kautsky):** از بزرگ‌ترین تئوری‌پردازان و مفسران مارکسیسم بین‌الملل دوم. او پس از جنگ جهانی اول به یکی از منتقدان سرسختِ مشی بلشویکی در روسیه و دیکتاتوری پرولتاریا بدل شد و از مدافعان دموکراسی پارلمانی بود که از سوی چپِ رادیکال به سازش‌کاری متهم می‌شد.
- **کارل رادک (Karl Radek):** از چهره‌های برجسته، روزنامه‌نگار و رهبر بین‌الملل کمونیست (کمینترن) اهل لهستان-روسیه که نقش فعالی در حوادث انقلاب آلمان ایفا کرد. در متن حاضر، نام او در کنار مارکس و لنین به عنوان ابزاری در دست رهبریِ حزب KPD برای توجیه مواضع پارلمانی‌شان نقد شده است.
- **فریدریش ابرت (Friedrich Ebert):** نخستین رئیس‌جمهور آلمان در دوران جمهوری وایمار و از رهبران ارشد حزب SPD نام او در تاریخ جنبش کارگری آلمان پیوندی عمیق با ائتلاف میان ارتش سلطنتی و دولت سوسیال‌دموکرات برای سرکوب خونین انقلاب کارگران دارد.